

# بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن

نگاهی بر چگونگی و نارسایی های سیاست خارجی در سطح منطقه و جهان

\*\* از: دکتر پرویز ورجاوند

بخش نخست

## پیشگفتار:

یکدیگر نزدیک و نزدیک تر شوند و دست دوستی به هم بدهند و قرار و مدارهایی برای همکاری در جهت حمایت از یکدیگر به هنگام بروز خطر بگذارند و در پی آن رابطه نزدیکتری برقرار کنند. با گذشت زمان و تحول ساختار جامعه های مزبور در جهت ایجاد ضوابطی متکی بر سنت های هر جامعه و پدید آمدن تدریجی گروه های مختلف شغلی و تولید افزون بر نیاز هر جامعه و دسترسی بعضی از این جوامع به منابع عمده ای چون سنگ لاجورد و مانند آن و رونق گرفتن دادوستد و بکارگیری سلاح های پیشرفته تری چون تیر و کمان و بالاخره بهره جستن از قدرت جابجایی بسیار سریع تر به مدد اهلی ساختن اسب و سپس کشف چرخ و بکارگیری آرا به و دگرگونی های پی در پی دیگر، تعدادی از قبیله ها و قوم های بزرگ، منطقه خویش را گسترش دادند و قبیله های کوچکتر، برخی به دلخواه و برخی از روی اجبار به آنها وابسته شدند. بدین ترتیب موجباتی فراهم آمد تا توجه به محدوده های جغرافیایی حوزه ای که تعلق به آن مجموعه داشت جلب شود و دفاع از آن از سوی رهبران سیاسی جامعه به مدد گروه جنگاوران به عنوان یک امر مهم تلقی گردد. در این مرحله، نقش ارتباط میان جامعه های متشکل و سازمان یافته به تدریج از اهمیت بنیادین برخوردار گردید و در نتیجه، پدیده توجه به رابطه با دیگر سرزمین ها بر اساس «هویتی» که می رفت تا شکل گیرد مورد توجه قرار گرفت. به طور طبیعی فزونی یافتن درگیری ها و برخوردهای کوچک و

پدیده سیاست خارجی در جامعه بشری را می توان پدیده ای دیرپا دانست که به اعتباری، راه به دورانی می برد که حوزه های قدرت قبیله ای در محدوده های جغرافیایی معین، چه در قالب جامعه ایلیاتی و چه در قالب جامعه ایلیاتی - روستائی، شکل گرفته است.

جامعه های مزبور، نخست در چارچوب در اختیار گرفتن منابع آب و چراگاهها و زمین های مناسب تر برای کشت و زرع و سپس پاسداری از آنها و کوچهای سالیانه با یکدیگر برخوردی پدید می کردند که در بیشتر موارد منجر به درگیری های خونین می شد. رویداد پی در پی این درگیری ها و کشت و کشتارها و سوختن ها و به نابودی کشیدن آنها، آگاهان و ریش سفیدان جامعه های مزبور را به اندیشه واداشت که برای پایان دادن کوتاه مدت و درازمدت به درگیری های مزبور، با یکدیگر به گفت و شنود بنشینند و اختلاف های خود را در پی چانه زدن بر اساس ضوابط مورد قبول دو طرف حل و فصل کنند و موجبات همزیستی صلح جویانه را فراهم آورند.

با برقراری صلح بین این جامعه ها، رفت و آمدها، دادوستد، فرستادن هدیه برای رهبران قبیله ها و... به منظور پایدار ساختن روابط دوستانه، صورت پذیر گردید. وجود قبیله های بزرگ در گستره های وسیع تر سبب شد که تعدادی از قبیله های همجوار برای درآمان ماندن از فشارها و حمله های ویرانگر همسایه، به

برمی‌خوریم، در هیچ‌جا جهان نیست که شاهد پدیده مهمی به نام سیاست خارجی و دیپلماسی نباشیم؛ پدیده‌ای که آگاهی از چگونگی ضوابط و ویژگی‌های آن در هر زمان، در بیشتر موارد موجبات توفیق کشورهای آشنا به زیروم قاعده‌های بازی را فراهم ساخته است. نگاهی به تاریخ جهان نشان می‌دهد که چگونه قدرتهای توانای نظامی به علت از نظر دور داشتن برخی از قاعده‌های بازی زمان خود و دچار شدن به پندارگرایی، آرمانگرایی‌های بلندپروازانه، خودبزرگ‌بینی‌ها، بی‌توجهی به لزوم جلب دوستی ملت‌های پیرامون، ارج نهادن و حمله به باورهای دیگران، ایجاد تنش در رابطه خود با دیگران، با ایجاد وحشت دولتهای کوچک را به زیرچتر قدرتهای دیگر بردن، و بالاخره داشتن این احساس که در جهان ملتها بدون ارزیابی‌های آگاهانه از قدرت خود و دیگران، به تنهایی می‌توان با همه درافتاد و به پیروزی رسید، خود را در ورطه‌های هولناکی انداختند: برخی از صفحه تاریخ جهان محو شدند، برخی به زانو درآمدند و سالهای بسیار تلاش کردند تا بار دیگر بتوانند روی پای خویش بایستند.

ایران به عنوان یکی از چند حوزه تمدنی و یکی از کشورهای کهنسال جهان، با توجه به موقعیت جغرافیایی خود قادر است پربرگ‌ترین تاریخ روابط سیاسی و دیپلماسی جهان را عرضه نماید؛ مجموعه سترگی که اگر از سوی صاحب نظران آگاه براساس اسناد باستان‌شناسی و تاریخی تنظیم گردد، می‌تواند پربرگ‌ترین سخن‌ها را درباره تاریخ دیپلماسی جهان بیان دارد. گردآوری و تدوین چنین مجموعه‌ای، گذشته از اینکه کار پژوهشی ارزشمندی خواهد بود، از نظر کاربردی برای کسانی که می‌خواهند در حوزه فعالیت‌های مربوط به سیاست خارجی کشور آموزش ببینند و در آن عرصه به کار بپردازند، از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین مجموعه‌های مرجع خواهد بود تا با آگاهی و تسلط کامل نسبت به فرازونشیب‌های تاریخ روابط سیاسی میهنشان با دیگر سرزمین‌ها، باتوجه به شرایط روز و دگرگونی‌های اوضاع قادر به تصمیم‌گیری‌های هوشمندانه شوند و از برخوردهای سطحی و تحلیل‌های بی‌پایه و احساسی در زیر فشار جوسازیها برکنار بمانند.

## نیم‌نگاهی به سیاست خارجی ایران در عهدیاستان

گذشته از دوران‌های بسیار کهنی چون هزاره سوم و دوم پیش از میلاد و ظهور دولت‌های توانمند ایرانی چون ایلام و به قدرت رسیدن کاسی‌ها، از قرن هفتم پیش از میلاد با ظهور «دولت - ملت» ماد در گستره عظیمی از ایران زمین بزرگ و چالش آن با بزرگترین قدرت ویرانگر و خونریز زمان یعنی دولت آشور و از پای درآوردن آن و توسعه منطقه نفوذ به سوی غرب و پیروزی بردولت ثروتمند «لیدی» براساس

بزرگ، تجاوز به کاروانها، دستبرد زدن به دامها و دارایی‌های دیگران، چگونگی حق استفاده از مسیرهای کاروانی برای رسانیدن اضافه تولید این جامعه‌ها به مکانهای دوردست برای مبادله (مسیرهانی که از داخل محدوده‌های مجاور می‌گذشت) و مانند آن، سبب گردید که برای پایان دادن به جنگ‌ها و استقرار صلح کوتاه یا میان‌مدت و یافتن راه حل برای فیصله دادن به اختلافها و تعیین ضوابطی که بتواند منافع دو طرف را تأمین کند، به اصل مذاکره میان «خود و دیگران» توجه شود.

تجربه نشان داد که همگان قادر نیستند در این گفتگوها شرکت جویند و منافع جامعه خود را در چارچوبی «معقول» حفظ کنند. انجام موفق این مهم به خردمندانی نیاز داشت که با آگاهی به امکانات و توانمندیها و نیز نارسائی‌ها و ضعف‌های جامعه خود و طرف مقابل بتوانند با زیرکی امتیازهای مورد نظر را با دادن امتیازهای کمتر به دست آورند. پیوندهای زناشویی متکی بر مصلحت دو جامعه، میان دختران معتبرترین افراد يك جامعه با رهبران جامعه مجاور یا فرزندان آنها را شاید بتوان بعنوان نخستین گام در ازدواج‌هایی به شمار آورد که تا مرحله رسیدن عروس به خانه داماد، هیچگونه دیداری میان آن دو صورت نگرفته بود ولی هر دو به دلیل «مصلحت» قوم و قبیله خود براساس «مصلحت‌اندیشی»‌های خردمندان دو قوم به آن تن درمی‌دادند. خردمندان دو جامعه برای آنکه بتوانند از کم‌وکیف جامعه رقیب باخبر باشند و درگفت‌وگوها از آن آگاهی‌ها بهره جویند، به پدیده «دوستیابی» در جامعه مجاور و برقراری رابطه با مردم آن ارج نهادند و به تدریج کوشیدند کسانی را برای بدست آوردن خبر از تمامی زمینه‌ها مخفیانه یا در کسوت‌های مختلفی چون بازرگان، زیارت‌کننده، مسافر، جادوگر و پیشگو، طبیب و حکیم و غیره بدانجا بفرستند و بدین ترتیب پایه‌های «خبرگیری» و «جاسوسی» نهاده شد.

باتوجه به آنچه در بالا بدان اشاره رفت، شاید برای بعضی از خوانندگان ارجحند این تصور پدید آمده باشد که قصد نویسنده آن است که در این مجموعه مقاله‌ها بحث تاریخی چگونگی پا گرفتن پدیده سیاست خارجی و روابط دیپلماسی در جهان را مورد بررسی قرار دهد، ولی چنین نیست بلکه ذکر این مقدمه بدان جهت بود تا یادآور شویم که پدیده دیپلماسی خاص چند قرن اخیر نیست و با تفاوت‌هایی که در مسیر تاریخ نسبت به گذشته پیدا کرده است، در طول تاریخ جامعه‌های بشری همیشه بعنوان يك عامل تعیین‌کننده وجود داشته و برخی از ویژگیها و اصول آن همچنان برجای مانده است و خاص دنیای غرب و قدرتهای سلطه‌گر آن نیست.

در طول تاریخ، از دورانی که با پیدایش نهاد سازماندهی و اداره جامعه‌های کوچک و بزرگ و سپس پیدایش نهاد حکومت و دولت با مفهومی وسیع‌تر، از «دولت - شهرها» گرفته تا دولت‌های منطقه‌ای، به پادشاهی‌ها و شاهنشاهی‌ها

نامدار غیر ایرانی، بی‌مناسبت نیست:

«... ضعف شهرهای یونانی - که ناشی از این بود که آنها هرگز به اتحاد با هم موفق نمی‌شدند - قدرت را به خود جذب می‌کرد، همان‌گونه که طلای ایران را.... محققاً در همه این مراکز، طبقه‌ای از جامعه، که اهمیت آنان کمتر نبود، نفع خود را در جلب نظر پارسیان می‌دیدند. آنها تجاری بودند که فعالیتشان در وسط شاهنشاهی بزرگ، نوید منافع سرشاری بدانان می‌داد.»

کوروش چون فتح آسیای صغیر را به پایان رسانید، با سپاهیان خود به سرحدات شرقی متوجه شد.... وی از جیحون عبور کرد و به سیحون - که سرحد شمال شرقی مملکت را تشکیل می‌داد - رسید، و در آنجا شهرهای مستحکم - به منظور دفاع از این خط در برابر حملات قبایل آسیای مرکزی - بنا کرد. کوروش در بازگشت از سرحدات شرقی، عملیاتی در طول سرحدات غربی انجام داد.... بابل بدون مدافعه سقوط کرد و فقط محله شاهی چند روز مقاومت ورزید. پادشاه محبوس گردید و کوروش طبق عادت در کمال آزادمنشی با وی رفتار کرد، و در سال بعد (۵۳۸ پ. م) هنگامی که او درگذشت، عزای ملی اعلام شد، و خود کوروش هم در آن شرکت کرد. کوروش خود را به عنوان فاتح به ملت بابل معرفی نکرد، بلکه به منزله منجی و جاننشین قانونی تاج و تخت معرفی نمود، و برای توثیق اهمیتی که وی به متصرف جدید خود می‌داد، عنوان «پادشاه بابل، شاه کشورها» را به خود داد....

چون کوروش فرمانروای بابل شده بود، در نتیجه مستملکات آن کشور مانند سوریه نیز بدو تعلق یافت، و وی در آنجا هم سیاست خیرخواهانه خود را تعقیب کرد. پادشاهان فنیقیه به حضور او رسیدند و اطاعت خود را اعلام کردند، و جهازات دریایی خویش را - که معادل مجموع جهازات یونانیان بود - در اختیار آن پادشاه نهادند. کوروش در همان نخستین سال سلطنت خود در بابل فرمانی مبنی بر آزادی یهودیان از اسارت... انتشار داد.... در اینجا نیز همان سنجیه بزرگ‌منشی کوروش مشاهده می‌شود که درصد تسکین افراد آدمی بود، اما نظر به اینکه مردی سیاستمدار بود، از این امر غفلت نورزید که فلسطین سنگری است برای وصول به مصر که هنوز فتح نشده بود.... از میان پادشاهان عده محدودی هستند که پس از خود شهرت و نامی نیک مانند کوروش باقی گذاشته‌اند. کوروش سردار بزرگ و پیشوای مردم بود.... وی سخی و نیکخواه بود، و اندیشه آن نداشت که ممالک مفتوحه را به اتخاذ روشی واحد ملزم نماید، بلکه این خردمندی را داشت که مؤسسات هر یک از حکومت‌هایی را که به تاج و تخت خود ضمیمه می‌کرد، لایتنر باقی گذارد. او هر جا که رفت، خدایان مذاهب مختلف را به رسمیت شناخت و تصدیق کرد. همواره خود را جاننشین قانونی حکمرانان بومی معرفی می‌نمود.... نسیمی جدید بر سراسر جهان وزیدن گرفت، شهرها را از قربانی‌ها و قتل‌های به ناحق نجات بخشید، حریق شهرهای غارت شده را خاموش نمود، و اقوام را از اسارت و بردگی آزاد کرد.

کوروش بیش از هر فرد دیگر متوجه بود که «جهان باستان، شهرهای متمدن و قبایل وحشی، از قوای داخلی که می‌کوشد همه را در یک جامعه انسانی مستهلک سازد، به زحمت اطاعت می‌کنند.» ما هرگز نمی‌بینیم که کوروش، مانند رومیان، ملت رقیب خود را با خویش متحد کند، و

کتیبه‌های برجا مانده و پژوهش‌های انجام شده، می‌توان گفت که اداره‌کنندگان و سیاست‌گذاران ایرانی از توانمندی‌های برجسته‌ای در زمینه ایجاد اتحاد میان قدرت‌ها و حکومت‌های کوچک هم‌فرهنگ برای برپائی يك «دولت - ملت» بزرگ به منظور فراهم ساختن توان رویارویی با قدرت بزرگ و تجاوزگری چون آشور، برخوردار بوده‌اند.

آشنائی با چگونگی حرکت‌ها برای برقراری روابط دوستانه با دولتی چون «بابل» و به دنبال کشیدن آن در جهت از میان بردن دولت آشور و پذیرفتن میانجیگری آن در برقراری صلح با لیدی و بسیاری موارد دیگر، همه‌وهمه نشانگر آن است که دولتمردان ایران باستان هیچگاه باصطلاح «بی‌گدار» به آب نمی‌زده‌اند و پیش از هر حرکت سیاسی و نظامی به ارزیابی نیروی خود و دشمن از یکسو، و ایجاد رابطه با دیگر قدرتهای منطقه در جهت همسو ساختن آنها با خود یا دست کم بی‌طرف نگهداشتن آنها، می‌پرداخته‌اند.

روند رشد شناخت آگاهانه شرایط جهانی و برگزیدن يك دیپلماسی واقع‌گرا و ثمربخش، در دوران هخامنشیان همچنان ادامه یافت تا جایی که منجر به برپائی بزرگترین شاهنشاهی روزگار گردید. پیروزی هخامنشیان در به انجام رساندن کاری چنین سترگ را نمی‌توان فقط در قالب توانمندیهای نظامی آنان جستجو کرد، بلکه گذشته از عامل بنیادین سازماندهی همه‌جانبه کارهای کشور از تنظیم و تدوین قوانین و ضوابط، سامان دادن ارگانها و نهادهای گوناگون دولت و جامعه، تهیه طرحهای توسعه اقتصادی، استقرار يك نظام قضائی توانمند در جهت بهره‌مند گشتن همه باشندگان ایران از امنیت و عدالت اجتماعی از پایتخت گرفته تا دور دست‌ترین ناحیه‌های مرزی کشور، ارج نهادن به آداب و سنن و باورهای همه اقوام ایرانی و حتی غیر ایرانی، بزرگداشت صاحبان اندیشه و خرد، کاردانان و صنعتگران و آموزگاران، پیروی از سیاست‌های آزاداندیشانه و برکنار از تعصب خشک در برخورد با پیروان دین‌های مختلف و... توفیق هخامنشیان در گسترش شاهنشاهی پهناورشان را باید در بهره‌جستن آنان از سیاست خارجی هوشمندانه‌ای جستجو کرد که براساس آن توانستند در شرق و غرب جهان شناخته شده آنروز از جاذبه‌ای چشمگیر برخوردار گردند و به رغم نبود امکانات ارتباطی و محدودیت بسیار وسایل حمل و نقل، چشم‌های بسیاری را متوجه خود سازند و تا مرز جذب دانشمندان از دیار غرب و دولت - شهرهای یونانی پیش روند. آری در آن زمان به یمن اعتبار و ساختار باز جامعه ایران، مسئله فرار مغزها از یونان و سرزمین‌های دیگر به سوی این سرزمین از اهمیتی خاص برخوردار بود.

رفتار چهره‌ای چون کوروش در سرزمین‌های فتح شده مانند بابل و سپس کمبوجیه در مصر، تأثیری ژرف و مثبت در میان مردمان سرزمین‌های «انیران» یا غیر ایرانی گذارد. صدور نخستین «منشور حقوق بشر» در زمان کوروش از سوی خردمندان ایرانی را می‌توان بزرگترین پدیده تاریخ دنیای کهن در استقرار ضوابطی انسانی در روابط بین‌المللی و به بیانی دیگر، نخستین «منشور يك نظم جهانی» به شمار آورد. نقل بخش‌هایی از نوشته پرفسور گیرشمن درباره دوران هخامنشی و شخصیت کوروش و نحوه برخورد او با ملت‌های دیگر در جهت توسعه امپراتوری، بعنوان نمونه‌ای از اظهار نظر يك پژوهشگر

سرزمین‌های همسایه و تا قلب اروپا به وجود آورد. سیاست ایران برای جلوگیری از حمله‌های ویرانگرانه هونها و هیاطله، با توجه به تحرك شدید آن قبایل وحشی که در طلب دسترسی به منابع غذایی و طلا یکباره از جا کنده می‌شدند و چون سیل همه چیز را در هم می‌نوردیدند، سیاستی سنجیده بود.

ایرانیان می‌دانستند که هر قدر بر نیروی نظامی خود بیفزایند و مهاجمان را پس برانند قادر نخواهند بود در دشتهای گسترده آنها را از پای درآورند. بنابراین بسته به شرایط و اوضاع و احوال و بویژه رابطه‌شان با امپراتوری رُم (بیزانس) در غرب، از شیوه‌های مختلف بهره می‌جستند؛ چنان که به مدد پولی که از رومیان دریافت می‌داشتند سالها به هیاطله کمک مالی می‌کردند تا گستره عظیم و آباد «ورارود» را از گزند آنها محفوظ بدارند و نگران نبودند که هیاطله آن را باج تصور کنند. ولی هم‌زمان، دست به کار ساختن دیواری عظیم از گوشه شرقی دریای مازندران تا هندوکش گشتند تا گذرگاه قبایل مزبور را در محلی که موانع طبیعی جغرافیایی وجود نداشت ببندند. همچنین استحکامات نیرومندی در «در بند» قفقاز ایجاد کردند. در کنار آن، قبایل جنگجو و وفادار به حکومت و کشور را در مرزهای شرقی و غربی استقرار دادند تا با توجه به احساس مالکیت در آن سرزمین‌ها و پاسداری از منافع خود، در برابر حمله‌های دشمن به یاری سپاهیان ایرانی بشتابند و از مرزهای کشور دفاع کنند. پرداخت طلا به هیاطله تا مدتی که توان لازم برای سرکوبی آنها فراهم آمد ادامه یافت و زمانی که شرایط مناسب دیده شد، خسرو انوشیروان آنان را در نبردی شدید بطور کامل درهم شکست تا دیگر کمر راست نکنند.

آنچه در بالا بدان اشاره رفت بدین منظور بود که با نیم‌نگاهی به اوضاع جهان باستان، به چگونگی عملکرد سیاست خارجی ایران در مقام تنها ابرقدرت و سپس یکی از دو ابرقدرت زمان و موضع‌گیریهایش در موارد مختلف و نحوه کنش و واکنش‌های آن آگاهی یابیم و به یاد داشته باشیم که موقع «ژئوپلیتیک» این کشور از صبحدم تاریخ تا امروز در پیوند با دوجانب شرقی و غربی و شمالی و جنوبی، گذشته از مسائل خاص هر زمان و تحولات مربوط به جنگ‌افزار، در مجموع سبب ساز یک رشته شرایط و اوضاع و احوال به نسبت مشابهی بوده که هر وقت آگاهانه با آن برخورد شده، میهنمان را از لطمه‌های شدید برکنار داشته و آنگاه که بدون ارزیابی‌های هوشمندانه، سیاست‌های ناپخته برگزیده شده، آسیب‌های فراوان دیده‌ایم.

ما در این سلسله نوشته‌ها می‌کشیم که در فرصت‌های لازم به مناسبت بحث درباره سیاست خارجی روز ایران، به برخی از مشابهت‌ها در این زمینه و روش‌های درست و نادرست گذشته اشاره داشته باشیم.

## اشاره به چند نکته اساسی: ایران عهد صفوی و عثمانی

بی‌گمان، گروهی از خوانندگان و بویژه دانشجویان و علاقمندان به بررسی‌های تاریخی، تمایل به آن دارند که دستکم در همین حدی که به

نخست با او مانند ملتی همشأن رفتار نماید و سپس، در زمان ضعف وی، او را تابع و مطیع کند و بدو ظلم و ستم روا دارد. ایرانیان، کوروش را «پدر» و یونانیان - که وی ممالک ایشان را تسخیر کرده بود - او را «سرور» و «قانونگذار» می‌نامیدند، و یهودیان این پادشاه را به منزله «مسوح پروردگار» محسوب می‌داشتند....

هخامنشیان نخستین کسانی بودند که وحدت ایران را تحقق بخشیدند، همچنان که آنان نخستین پادشاهانی بودند که وحدت عالم شرقی را، و به عبارت دیگر، جهان متمدن را - که عناصر مختلف آنرا تحت یک نظارت سیاسی بی‌سابقه بهم مرتبط ساختند - تأمین کردند.... ایرانیان نه تنها شاهنشاهی جهانی تأسیس کردند، بلکه به ایجاد تمدنی جهانی - که منطقه نفوذ آن وسیع بود - موفق آمدند.»

مشاهده می‌کنید که ایران دوران هخامنشی به عنوان ابرقدرت زمان، سیاست خارجی اش را بر چه ضابطه‌هایی استوار ساخته بوده و چگونه هوشمندانه می‌کوشیده است مردم سرزمین‌های فتح شده را به سوی خود جلب کند.

سیاست خارجی ایران در دوران اشکانیان و ساسانیان نیز در بیشتر موارد بر ضوابطی استوار بود که با وجود رودرروئی با ابرقدرتی چون امپراتوری رُم در غرب و فشارهای مداوم اقوام ویرانگر ترک و مغول از جانب شرق، قادر بودند استقلال و توانمندیهای ایران را در چارچوب یک هویت فرهنگی و ملی پراچ حفظ کنند و به مدد آگاهی‌ها و قدرت آفرینش فرهنگی، موجبات توسعه و پیشرفت‌های اقتصادی کشور را فراهم سازند.

با مروری بر تاریخ این دورانها، به روشنی درمی‌یابیم که هرگاه روحیه‌ی آزاداندیشی و احترام به معتقدات مذهبی و باورهای اقوام مختلف تشکیل‌دهنده شاهنشاهی بر اثر فشار جامعه موبدان نادیده انگاشته شده، تنش‌های بدفرجامی در قلمرو کشور به وجود آمده و سبب گردیده است تا رُم و نیروهای فشار از جانب شرق از فرصت‌ها بهره‌جویند و درگیری آغاز کنند و چه بسا لطمه‌های شدید وارد آورند. در طول حدود هشت سده حکومت اشکانیان و ساسانیان، سیاست خارجی ایران در جانب غرب برای کاستن از درگیریهای خونین با امپراتوری رُم بر این اصل استوار بود که با ایجاد شهرهای بازرگانی پررونق نیمه مستقل، از داشتن مرزهای مستقیم با رُم پرهیز گردد.

شهرهایی چون: هترا، دورا اوروپوس، پالمیر و مانند آن با برخورداری از ساختار سیاسی - فرهنگی ویژه خود، در این راستا پا گرفتند و به شکوفائی رسیدند و توانستند نقشی مؤثر در استراتژی موردنظر ایران بازی کنند.

این هر دو دولت ایرانی، نقشی بنیادین و شاید بی‌نظیر در سطح جهان آن روز به عنوان قدرت توانای روزگار برای جلوگیری از هجوم ویرانگرانه اقوام بیابانگرد به سوی غرب برعهده گرفتند، نقشی که بارها جهان غرب را از خطر نابودی رهانید. به اعتبار قبول همین مسئولیت بزرگ، امپراتوری رُم ناگزیر گشت همه ساله باج قابل توجهی به منظور ایجاد سدهای بازدارنده و استقرار نیروهای نظامی از سوی ایران، به این کشور بپردازد. قبول چنین نقشی از سوی ایران، گذشته از آمادگی کامل نیروهای دفاعی کشور برای نشان دادن واکنش در برابر هرگونه تجاوز، برای ایران اعتبار و مقامی چشمگیر در میان

دوران پیش از اسلام نظر افکنندیم، به ویژگی‌های سیاست خارجی ایران در دوران پس از اسلام نیز بپردازیم. ولی گذشته از آنکه بحث مربوط به دوران مزبور باید به شکل گسترده تری مطرح گردد که دست کم فرصتی بیش از چند برابر سخن قبلی را طلب می‌کند، به علت شرایط موجود ترجیح می‌دهم هرچه زودتر به مسائل روز بپردازم و تحلیل‌های تاریخی را به زمانی دیگر موکول سازم.

پیش از وارد شدن به مطلب، لازم می‌داند به چند نکته که بیشتر افراد معمولاً بحث دربارهٔ اوضاع و احوال روز و دوران معاصر را با پرداختن به آن آغاز می‌کنند اشاره شود.

با توجه به اینکه عصر صفوی به يك اعتبار سرآغاز ارتباط‌های گستردهٔ سیاسی ایران با دولتهای استعمارگر غربی است، در تحلیل زودگذر از آن دوران که یکی از مهمترین نقاط عطف تاریخ ایران و روابط سیاسی خارجی این کشور است، بعضی از تحلیل‌گران که خط خاصی را دنبال می‌کنند، کوشیده‌اند و می‌کوشند برکنار از شناخت همه جانبهٔ اوضاع و احوال زمان، بر عملکرد سیاست خارجی صفویه این برجسب را بزنند که آنها فریب استعمارگران غربی را خورده‌اند و از راه درگیری با عثمانی موجبات ضعف شرق، و به گفتهٔ گروهی دیگر، ناتوانی جهان اسلام را در برابر غرب فراهم ساخته‌اند.

دادن پاسخ جامع به این دیدگاه، گفتاری مفصل را طلب می‌کند که بحث اصلی را به عقب می‌اندازد. از این رو به کوتاهی می‌کوشیم به این کژاندیشی پاسخ گوئیم.

دولت صفوی در شرایطی در ایران پا گرفت که پس از فروپاشی دولت تیموریان، ایران از وجود يك دولت مرکزی که بر سراسر ایران زمین حکومت براند بی‌بهره بود. از سوی دیگر، همسایگان شمالی و غربی یعنی روسیه و عثمانی از يك سو، و قدرتهای مستقر در ورارود و ماوراءالنهر از سوی دیگر، هر يك به بخش‌هایی از ایران دست اندازی کرده بودند. از این رو صفویان و بویژه شاه اسماعیل اول، شاه تهماسب و شاه عباس بزرگ ناگزیر بودند ضمن برخورد با حکومت‌های محلی و منطقه‌ای در جهت حفظ یکپارچگی کشور، با تدبیرهای سنجیده دست روسها، عثمانیها، ازبکها و سپس استعمارگران پرتغالی و انگلیسی را از سرزمین‌های ایرانی کوتاه کنند.

به شهادت تاریخ، دولت عثمانی در آن دوران بر آن بود که با تمامی نیرو به گسترش امپراتوری اش بپردازد و سرزمین‌های هرچه وسیع‌تری را به زیر یوغ خود درآورد. دولت عثمانی برای بسیج نیروهای عظیم نظامی در راستای توسعه طلبی‌های سودجویانهٔ خود در اروپا، از اعتقادات مذهبی جنگجویان و نینی چریهای مسلمان بهره می‌جست و آنها را به سرکوب کافران تشویق می‌کرد. جالب اینکه در حمله‌های مکرر خود به سرزمین‌های مسلمان نشین و از جمله بخش‌هایی از ایران، چون بخش‌های غربی، آذربایجان، اران و ارمنستان، که جز ارمنستان ساکنان همهٔ این سرزمین‌ها را ایرانیان مسلمان سنی و شیعه تشکیل می‌دادند، بر جنبهٔ مذهبی تکیه می‌کرد و از جمله، کشتارها و غارت‌های وحشیانهٔ خود را در آذربایجان و اران به عنوان يك وظیفهٔ شرعی یعنی از میان بردن «شیعیان رافضی» توجیه می‌نمود. در منابع تاریخی معتبر مربوط به دوران عثمانی، چون کتابهای «بکیر کوتوک اوغلو»<sup>۱</sup> و «فخرالدین یرزی اوغلو» از انتشارات دانشگاه‌های آنکارا و

استانبول، و «تاریخ یجوی» و «تاریخ آل عثمان» تألیف لطفی پاشا و... به تفصیل دربارهٔ یورش‌های پی‌درپی به ایرانیان مسلمان و کشتارهای بی‌رحمانهٔ زنان و کودکان و به اسارت گرفتن‌ها و غارت و چپاول دارائی آنان سخن رفته است که خواندن آنها بدن هر انسان شرافتمندی را به لرزه می‌اندازد.

در این جا، برای آگاهی از موضع عثمانیها در برابر ایرانیان مسلمان، بی‌مناسبت نخواهد بود موردی را یادآور شویم. با درگذشت شاه اسماعیل دوم و به سلطنت رسیدن سلطان محمد خدابنده در ایران، خسرو پاشا بیگلر بیگی وان، طی نامه‌ای به باب عالی به سلطان مراد یادآور می‌شود که شرایط برای حمله مجدد به ایران مناسب است. سلطان عثمانی دستور آمادگی سپاه را می‌دهد. ولی صدراعظم عثمانی، «محمد پاشا صوفللو»، که درگیری مجدد را به صلاح نمی‌دانسته می‌کوشد سلطان را از این اقدام برحذر بدارد و یادآور می‌شود: «...هرگاه سرزمین ایران (دیار عجم) به فتح و تصرف عثمانیان هم درآید، مردم ایران تابعیت و رعیتی ما را قبول نمی‌کنند...»

تلاش‌های صدراعظم به جایی نمی‌رسد و سلطان مراد «مصطفی پاشا» را به عنوان سردار شرق در اواخر محرم سال ۹۸۶ رهسپار ارزنة الروم می‌کند. روزی که مصطفی پاشا آمادهٔ حرکت بود، فتوای «شیخ الاسلام محمد ابوالمسعود افندی» دربارهٔ قزلباشان و کافر شمردن و «واجب القتل» دانستن آنها بوسیلهٔ «شیخ الاسلام قاضی زاده احمد شمس‌الدین» به مصطفی پاشا ابلاغ می‌گردد.

مواد ۱ و ۲ و ۵ آن فتوا چنین بود:

۱- قتل قزلباشان شرعاً حلال است. کسی که آنها را بکشد غازی محسوب می‌شود. هرگاه بوسیلهٔ آنان کشته شود، شخص مذکور شهید بوده، غزای اکبر و شهادت اعظم می‌کند.

۲- قزلباشان به پادشاه اسلام (سلطان عثمانی) عاصی شده، به طریق دیگر کافر بوده و بدین سبب قتلشان حلال و جایز است.

۳- مال و املاک قزلباشان به سربازانی که آنان را می‌کشند، حلال است.<sup>۳</sup>

ملاحظه می‌کنید که برخورد عثمانیها با ایرانیان در چه چارچوبی قرار داشته و چگونه تجاوزگریها و قتل‌عامها و غارتگریهای خود را توجیه می‌کرده‌اند. نیروهای عثمانی مکرر شهرهایی چون سلماس، ارومیه و همهٔ روستاها تا پیرامون مرند، تبریز، ارش (در شمال گنجه)، شیروان، قراباغ، مغان، باکو و ایروان را به ناجوانمردانه‌ترین شیوه‌ها مورد تجاوز قرار دادند و در انجام کشتارهای بی‌رحمانه و غارت و سوختن این سرزمین‌ها از «تاتارها» یاری می‌گرفتند. با توجه به چنین اوضاع و احوالی بود که صفویان خود را ناگزیر می‌دیدند در برابر عثمانیها همیشه در حال آماده‌باش به سر بزنند. ضمناً با توجه به تجاوزگریهای روسها از شمال و ازبکان از شرق، صفویان می‌کوشیدند با بستن قراردادهای صلح شرافتمندانه، رابطهٔ دوستانه‌ای با عثمانیان برقرار سازند، ولی عثمانیها هیچگاه به قراردادهای خود پایبند نبودند و از هر فرصتی برای تجاوز به سرزمین ایران و به خاک و خون کشیدن نواحی غرب، آذربایجان و اران و شیروان و ایروان و... بهره می‌جستند. جای نهایت تأسف است که در برخی نوشته‌های ما خوانیم که ایران عهد صفویه به تحریک غربی‌ها و نمایندگان تجاری و سیاسی آنها چون

مغرب زمین همیشه چشم به سوی شرق داشته و هیچگاه از تلاش در این راه دست نکشیده است.

نگاهی به تاریخ آمد و رفت‌های سفیران اقتصادی و سیاسی انگلستان در عهد صفویه و ناکامی بسیاری از آنها، گویای آنست که غرب سرسختانه می‌کوشیده این ارتباط را برقرار و پایدار سازد. رفتارهایی چون خاکستر پاشیدن برجای پای نخستین سفیر اقتصادی انگلستان در عهد شاه طهماسب صفوی بعنوان یک موضع‌گیری «نمادین» نیز کارساز نبود و با وجود همه برخوردهای خشن و بی‌اعتنائی‌ها، دولتهای مزبور از تلاش دست نکشیدند. شرق نیز نمی‌توانست در برابر مغرب زمین سدی بنا کند و برای همیشه خود را در پناه آن از خطر نفوذ غرب در امان نگاهدارد. ولی شرقی به رهبری ایران در تمامی دوران باستان و در دوران بعد از اسلام توفیق آن را داشت که با غرب در ارتباط باشد، با آن در سطحی گسترده دادوستد کند و باجی نپردازد.

البته این مربوط به دورانهایی بود که مشرق زمین خود را باور داشت و نقش آفرینندگی و سازماندهی خویش را ارج می‌نهاد و در نتیجه از برقراری رابطه با غرب بیمی به دل راه نمی‌داد. شرق، توان آن را از خود نشان داده بود که چه در میدان دانش و اندیشه، چه در میدان سیاست و چه در جنگ و تولید و دادوستد، نه تنها از مغرب زمین کم نیاورد، بلکه تا قلب اروپا پیش براند و پشت غربیان را بلرزاند. همه مشکلات مربوط به این دو سده اخیر است که ما از توان آفریدن و سازماندهی مناسب در ابعاد مختلف و بالاخره توسعه و پیشرفت اقتصادی متکی بر دانش و اندیشه و فن‌آوری بازماندیم و دچار عقده خودکم‌بینی گشتیم و به حکومت نابخردان تن دردادیم و جسارت ابراز وجود از میهن ما رخت پر بست و در چند مورد چون دوران امیرکبیر و مشروطیت و مصدق که خواستیم به خود آئیم، در برابر حضور و نفوذ همه جانبه غرب و عوامل منفی اجتماعی متأثر از آن، تلاشهای انجام شده چنانکه باید به نتیجه قطعی نرسید (ولی در درازمدت ثمربخش بود).

مثال همیشگی درباره تفاوت نحوه گشودن درهای کشور به سوی غرب، در مورد ژاپن و ایران، با وجود تکراری بودن، چیزی نیست که بتوان آنرا نادیده انگاشت.

پایان کلام اینکه اگر ما بدانجا رسیدیم که به جای محکوم کردن ارتباط با غرب، به ندانم‌کاریهای گذشته در چگونگی برقراری این ارتباط و نارسائی‌های آن پرداختیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که راه فردا را هوشمندانه و بخردانه و برکنار از شعار، در پرتو شعور برگزینیم.

(دنباله دارد)

#### □ زیرنویس‌ها:

۱. «ایران از آغاز تا اسلام»، تألیف ر. گیشمن، ترجمه دکتر محمد معین، ص ۱۲۱ تا ۱۲۴ و ۱۹۶.

۲. «مناسبات سیاسی ایران و عثمانی»، چاپ استانبول، ۱۹۶۲.

3. Kirzioglu, Fahrettin - osmanlilar' in Fathi Sevinc Matbaasi. Ankara, 1976. s.280-281

به نقل از مقاله آقای فیروز منصور در مجموعه «ایران و قفقاز» زیر نظر دکتر پرویز درجاوند، زیر چاپ.

برادران شرفی و سفیران جمهوری ونیز و غیره برای متوقف کردن پیشرفت‌های عثمانی در اروپا، با آن درگیری می‌شده است. در طول دوران صفویه، منافع ایران ایجاب می‌کرد که در مرزهای غربی خود با عثمانی آرامش برقرار سازد تا بتواند موقعیت خود را در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ و سراسر افغانستان کنونی تا سند تثبیت کند. ولی عثمانی‌ها بر آن بودند که با حمله‌های ناگهانی، ایران را از سامان‌دهی اوضاع در جانب شرق و بعدها در ناحیه جنوب و دریای عمان و خلیج فارس و کوتاه کردن دست استعمار پرتغال و انگلیس بازدارند.

ما در بحث مربوط به روابط امروز ایران و ترکیه کوشش خواهیم کرد به کوتاهی به استمرار سیاست‌های تجاوزگرانه و تنش برانگیز ترکیه نسبت به ایران از دوران صفویه به بعد، در همسویی آن کشور با غرب، به بیان مواردی بپردازیم.

## رابطه نابرابر با غرب در دوران قاجار

نکته قابل توجه دیگری که جا دارد در پایان این بحث بدان اشاره شود این است که به پندار عده‌ای، یکی از مهمترین عوامل تیره‌روزی ایران در دوسده اخیر ایجاد رابطه نزدیک با غرب و زیر نفوذ قرار گرفتن جماعتی از مقامهای حکومتی و بالاخره نفوذ تمدن غرب در ایران و گرایش گروهی از تحصیل‌کردگان به فرهنگ مغرب‌زمین و به اصطلاح پیدایش پدیده «غرب‌زدگی» است. ورود به این بحث از بعد بنیادی فرهنگی و آثار اجتماعی آن، مطلبی نیست که بتوان در این نوشته بدان پرداخت. ولی آثار برقراری رابطه با غرب در بهینه سیاست خارجی مسئله‌ای است که جا دارد درباره آن سخن گفته شود.

نخست باید توجه داشت که گام برداشتن در راه برقراری رابطه با غرب، از جانب ایران صورت نپذیرفته، بلکه این مغرب‌زمین و دولتهای استعمارگر آن بودند که در پی منافشان خود را بر ما تحمیل کردند. ما از چندسو ناگزیر با غرب در ارتباط قرار گرفتیم: از جانب روسیه، عثمانی، خلیج فارس و دریای عمان و بالاخره شبه قاره هند.

نحوه ایجاد این رابطه بسته به شرایط زمان و میزان توانمندیهای ایران، از دوران صفویه به بعد، ویژگیهای گوناگونی داشته که پرداختن به آن گفتاری مستقل می‌طلبد. ولی در مجموع می‌توان گفت که از بعد سیاسی - اقتصادی به موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایران، این ارتباط از کهن‌ترین دورانهای تاریخی وجود داشته و به اعتباری، ایران در برقراری پیوند میان اروپا و بخش عمده‌ای از مشرق‌زمین آسیایی و حتی از جانب دریا و خشکی با قسمتی از آفریقا نقشی مهم برعهده داشته است.

بنابراین، دست کم از دوران مادها و هخامنشیان، رابطه گسترده ایران با غرب پا گرفته و در تمامی دوران اشکانی و ساسانی به چشمگیرترین صورت ادامه یافته و در دوران بعد از اسلام نیز، بویژه از عهد ایلخانان همچنان وجود داشته است.

غرب هیچگاه از ایجاد ارتباط با شرق از طریق ایران غافل نبوده است. ماجرای سفر «مارکوپولو» را چه افسانه بخوانیم و چه یک رویداد کوچک که به آن شاخ و برگهای بسیار داده شده، حکایت از آن دارد که